



www.ariaye.com

what ariaye site is about

NEWS

REVIEWS

EVENTS

FEATURES

گزارش یک نشریه ایرانی پیرامون وضعیت مهاجرین افغانی در ایران

برادر افغانی خدا قوت/ بودن یا نبودنت در ایران.. مسئله این است!

گروه استانی « » ؛ ایران کشوری در حال توسعه است و دارای مشکلات اقتصادی و افراد بیکار که وجود برادرهای افغان با آن

روحیه پرکاری و تواضع فوق العاده ، انسان را در دوراهی میگذارد که آیا وجود این عزیزان معایب بیشتری دارد یا محاسن!!

البته خدای نکرده نمیخواهیم به بد رفتاری با این برادران هم کیش و آیین متهم شویم و در این راستا توهینی کرده باشیم چرا که بودند برادران افغان هم کیشی که پا به پای برادران رزمنده ما در دوران هشت سال دفاع مقدس جنگیدند و امروز نیز با جراحت های آن در مظلومیت زندگی می کنند.

معدالک ، جای جای شهر را که نگاه کنیم ، از باغها و کشتزارهای سطح شهر گرفته تا کارهای پیمانکاری در دست برادران افغان قبضه شده است ، چرا و چگونه ، باید عمیقاً به این قضیه نگاه شود.

تمایل کارفرمایان به استفاده از مهاجرین به جای نیروی کار ایرانی، بیانگر بهره‌وری و ارزش افزوده بالای آنان برای اقتصاد ملی قلمداد می‌شود و کسانی آنان را سازندگان بی‌نام و نشان ایران می‌دانند..



برای نمونه ساعات اولیه صبح در کنار میدان حاشیه ای شهر کارگران ساختمانی جمع میشوند تا مردم عادی و پیمانکاران برای اجاره نمودن کار سراغ این افراد بیایند و آنها را برای یک روز به کار گیری کنند.

کارگران افغان گوشه ای ایستاده اند و با هم صحبت میکنند و بدلیل نداشتن مجوز حضور گاهی از جلوی تیررس دید ماشینهای مخصوص متواری میشوند ولی با این وجود هم افراد عادی و هم پیمانکاران یکر است به سراغ جمع افغانی میروند تا کارگران مورد نظر خود را پیدا کنند و این در حالی است که گروهی از ایرانیان که در جمعشان افراد جوان و قوی و کارکشته و با تجربه نیز حضور دارند و این مسئله قدری ناراحت کننده است .

معمولاً ما ایرانی های عادت داریم ، از خرید جنس گرفته تا هر مسئله دیگری خارجی اش بیشتر به دهانمان مزه میکند.

در سمت دیگر همشهریان ما حضور دارند. مردانی که تماماً عانله مند و دارای فرزند هستند و برای اینکه بتوانند روزی همسر و فرزندانشان را تأمین کنند و بهانه ای برای همسرانشان برای نبود کار نداشته باشند در این مکان ایستاده و به پیمانکاران ساختمانی چشم میدوزند تا برای بکار گیری به سراغشان بیایند.



گروه افغانها هم در گوشه ای ایستاده اند و منتظر .

کارگر افغانی خوش لباسی که در این گروه است در مقابل دوربین خبرنگار ما با ژست جالبی که به خود گرفته میگوید: اگر مرا بیرون هم کنند نمیروم ، اینجا کار ثابت و حقوق خوب وجود دارد که در کشور ما اینگونه نیست.



وی که الله داد نام دارد ادامه میدهد : من که هیچ مرضی و یا مشکلی ندارم چرا میخواهند از اینجا بروم ، من که به اندازه دو نفر میتوانم کار کنم و برای پیمانکاران خیلی مفید هستم.

با حرفهایی که بین این جوان افغانی و خبرنگار ما رد و بدل میشود در چشم برهم زدنی دعوا رخ میدهد و البته که زور همشهریان کرجی بدلیل مجوز نداشتن گروه برادران افغان به آنها میچربد و با آمدن ماشین کلانتری گروه افغان مجبور به پراکنده شدن میشوند.



البته بی انصافی است ، اگر خاطر نشان نکنیم که آنان مصمم تر از همشهریان ما برای کارهای سخت ساختمانی هستند و شاید همین مسئله است که موجب طرفدار بودن آنان نزد صاحبان کار است.

برای پیمانکاران و صاحبان کار فرق نمیکند که نامشان کرم الله ، بخت آور ، لطیف و یا عبدالجبار باشد ، حتی چمن گل بودن و زلمی بودن نام یک افغانی برایش مهم نیست مهم این است که کار وی را بیشتر قبول دارند.

با ایرانی ها هم به گفتگو نشستیم و تماشایمان از اینکه افغانیها مورد پسند پیمانکاران هستند عصبانی و دلخور بودند.







هرکدام از این مردان دارای زن و فرزند هستند و امروز به هر دلیلی بیکار ، در میانشان پیمانکارانی وجود دارند که امروز از **فرط بیکاری** و به کارگری روی آورده اند و مردانی که ده ، دوازده فرزند دارند و از پس مخارج بر نمی آیند ، آمده اند کارگری کنند چون پولش بیشتر است.



به هر حال کشور ما دومین کشور پناهنده پذیر در دنیا است که در حال حاضر و با خروج بسیاری از پناهندگان هنوز میلیونها پناهنده در آن زندگی میکنند.

افغانی‌ها در ایران اغلب در مشاغل حضور دارند که خیلی از ایرانی‌ها آن را نمی‌پذیرند و ثاتیا ریاست جمهوری قیل ، آقای احمدی‌نژاد گفته بود در ایران برای 120 میلیون جمعیت هم ظرفیت داریم؟ پس وجود یک میلیون- یا کمی بیشتر- افغانی در ایران، چقدر می‌تواند جا را برای ایرانیان تنگ کند؟



متاسفانه ورود مهاجران غیرقانونی افغان به ایران سیر فزاینده و غیر قابل کنترلی داشته و ایران را به اردوگاه بزرگ مهاجران غیرقانونی افغان مبدل کرده است. و از اینکه مهاجران غیرقانونی افغان مقیم ایران بیش از 10 درصد کل جمعیت افغانستان و 98 درصد کل اتباع بیگانه مقیم ایران را تشکیل دهند چیزی در حدود 3 میلیون افغانی وارد کشور ایران شده اند. این آمار واقعا عجیبی است و باید به کمتر از 100 هزار تقلیل پیدا کند تا قابل تحمل باشد. متاسفانه این از سوی مسوولان مورد بی توجهی قرار گرفته است..

این در حالی است که در خود ایران انسانهای فقیر زیاد داریم مهاجرت افغانها به ایران که با انگیزه فرار از محرومیت صورت می‌گیرد نتیجه ای بجز افزایش بیکاری و نیز افزایش ضریب ناامنی ارمغان دیگری برای ایران نداشته است.



پیمانکاران ایرانی متهم درجه اول هجوم ملخ وار افغانه به ایران هستند.

گویا افغانه پیمانکاران ایرانی را **جادو و طلسم کرده اند** که براحتی به استخدام آنها در می آیند.



با توجه به اینکه بحث مهاجرت در هر کشوری می تواند تأثیرات دو سویه بر اقتصاد ملی داشته باشد، که یک سوی آن بهره گیری از نیروی کار مهاجران در جهت رشد و آبادانی هر چه بیشتر کشور است و سوی دیگر آن بی کاری نیروی کار بومی و همچنین عوارض اقتصادی جانبی ناشی از اقامت آنها در یک کشور می باشد، بحث مهاجرت همواره یکی از دغدغه های مهم در میان مردم و مسئولان دولتی است.

اما مشکلاتی که در این بین پیش آمد ، **بدبینی های** دیگری را نسبت به افغانه در ایران بوجود آورد.



برخی معتقدند چرا افغانه از مسایلی مانند مالیات و سربازی معافند!!!!!!...این در حالی است که یارانه های ایران را می بلعند.

برخی اعتقاد دارند ورود بی رویه افغانه نه تنها موجب بیکاری در ایران شده بلکه موجب افزایش بهای خانه و... شده است. گذشته از این برخی افغانه بعلت نداشتن توان خرید خانه.خانه های خود را یک شبه در حاشیه شهرها آن هم بدست خود می سازند نتیجه آن گسترش حاشیه نشینی و تصرف غیرقانونی اراضی ملی است.

در بخش دوم گزارش ، تنشها و رفتار هایی که در طول سالها همجواری صورت گرفته است مورد بررسی قرار می گیرد.

کودکان بی هویت و سرگردان، حاصل ازدواج افغانیان پولدار با دختران خردسال فقیر ایرانی

در بخش اول **گزارش** ، بحث مهاجرت افغانه و سکونت طولانی مدت ایشان در ایران و تاثیرات دو سویه این همجواری بر اقتصاد ملی کشور مورد بررسی قرار گرفت.

اما علاوه بر مسائل مربوط به کار و اقتصاد ، مشکلات بغرنج زیادی نیز بر اثر تفاوت های فرهنگی و نحوه زندگی شهروندی ، در طول این سالها بوجود آمد که اثرات برجای مانده از آن ، کم اهمیت نیست و بدبینی های حاصل از آن صدمات جبران ناپذیری را بر جامعه وارد آورد ، مانند قتلها ، تجاوزات و فجایعی که بر اثر کینه ورزی و کمبودها اتفاق افتاد و خاطرات تلخ آن از یادها نخواهد رفت.

(بخش دوم)

تنشها و رفتار هایی که در طول سالها صورت گرفت، موجب آزار هر دو گروه همجوار در کنار هم شد.

بسیاری از موارد پیش آمده و نامه های سرگشاده ای که از سوی اتباع افغانی در ایران نوشته شد مبنی بر اینکه رفتار ایرانی ها با این قشر از همجواران ، بسیار نامطلوب است ، و تا حد زیادی هم میتواند صحیح باشد ، زیرا همواره افغانی به عنوان کارگر در شرایط سخت و یا تبهکاری به علت فقر و تفاوت زندگی و فرهنگ در ایران شناخته شده است.

چندی پیش شنیده شد در کرج تیم فوتبال افغانی به دلیل توهین نژادی از بازی کنار رفت.

در گوشه ای از این شهر و در محله ای فقیرنشین در محمدشهر عده ای جوان بین 17 تا 24 ساله افغانی که در بین آنها بعضی جوان های ایرانی هم دیده می شوند

تیم افغان های مقیم کرج را تشکیل دادند ، این جوانان سالم و ورزشکار ، علاوه بر مشکلات مالی، یک مشکل بزرگ تر داشتند که توهین کردن ایرانی ها به این تیم افغانی بود.



مربی تیم دوست نداشت که با رسانه یا جایی در مورد این مسایل صحبت کند و فکر میکرد شاید این مشکل کم کم حل شود .

در این تیم بچه های ایرانی هم حضور دارند، اما اکثریت با افغانی ها است ، وقتی این تیم سال گذشته در دوره ای از مسابقات در سطح شهر کرج شرکت می کند و نتایج خوبی هم می گیرد، در اواسط مسابقات **توهین به ملیت بازیکنان** این تیم شروع می شود و مربی برخلاف میل باطنی، تیم را از دور مسابقات خارج می کند.

تفاوت فرهنگی و اخلاقی موردی مهم است که وجود **اتباع افغان** را در ایران با حساسیت مواجه کرده است ولی بزهکاری و جنایت مخصوص آنان نیست زیرا ایرانیان زیادی نیز در زندانها به دلیل خلافهای گوناگون و جنایت بسر می برند.



نامه سرگشاده ای که یک دختر افغان نوشته و برای یکی از روزنامه ها فرستاده است گویای دردی است که از مهاجر بودن خود تحمل میکند.

ساره گل دختری افغان است که در نامه اش اینگونه نوشته است : **اگر بارگران بودیم، رفتیم...**

ایرانی عزیز مرا ببخش اگر با مهاجرت اجباری، از دست جنگ، از دست بنیادگرای مذهبی

(طالبان زن خفه کن) ، پا به خاکت گذاشتم. مرا ببخش اگر از نانت استفاده کردم، نانی که حق

بچه‌هایت بود.

مرا ببخش برای تمام آب و برق و گازی که- هرچند با پرداخت پول- استفاده کردم.

مرا ببخش اگر از صفحات ویت برای درددل شخصی استفاده کردم

مرا ببخش اگر در کوچه‌ها و خیابان‌هایت راه رفتم و قدم زدم

مرا ببخش اگر پدر و برادر کارگرم روی ساختمان‌هایت و زمین کشاورزی‌ات کار کردند و یک فرصت شغلی را شاید از پدر و

برادرت گرفتند. مرا برای همه چیز ببخش. می‌دانم با همه پوزش خواهی، باز بدهکارم، بقیه بدهکاری‌هایم را ببخش.

ایرانی عزیز، ازت ممنونم که به من جا و پناه دادی تا به این سن برسم. سپاسگزارم که گذشتی از هوای اکسیژن پاک خاکت، نفس بکشم. تشکر که گذشتی چند سالی بر نیمکت‌های کلاس درست بنشینم و از گچ و تخته‌ات استفاده کنم. البته من در مدرسه

خودگردان افغانی درس می‌خواندم، ممنونم که اجازه دادی چند سالی در مدرسه خاک تو و پیش معلم‌های ایرانی نیز درس

بخوانم. معلم ایرانی از تو هم ممنونم که به من خواندن و نوشتن یاد دادی.

شاید برای همین از این که گاهی مرا به گناه فقط افغانی بودن، تحقیر کرده‌ای، بخشیدمت

ساره گل در ادامه نامه‌اش از ایرانی‌هایی نوشته که به افغانی‌ها توهین می‌کنند که من نه تنها از نوشتن دوباره آن احساس شرم می‌کنم، بلکه از خواندن آن هم شرم‌منده شدم. بعد هم نوشته: بد و خوب در هر قومی هست.

همه افغانی‌ها تجاوزگر و جنایتکار نیستند. خان، و... [نیستند. مثلا برادر و پدر من برای بزرگ کردن من در خاک خوب شما، یک عمر و روزی 10 تا 12 ساعت کار توانفرسا و کارگری کردند و دست از پا خطا نکردند. به هر حال اگر بارگران بودیم، رفتیم. قبلا نمی‌توانستم، چون بچه بودم ولی اینک که بزرگ شده‌ام می‌توانم به کشورم برگردم تا دیگر بهم نگویند: افغانی [و]... [و در جواب من به جای دو کلمه حرف دوستی که هزینه‌ای ندارد... ناسزا بنویسند.

رفتار با اتباع افغان چقدر در سطح جامعه ما متفاوت با هموطنان خودمان بوده است دقت نکرده ایم ولی گاهی صدای خودمان را نیز در آورده است: فردی تعریف میکرد: امروز صبح که از ورزش بازگشتم دیدم خانم به ناتوایی رفته و نان تازه تهیه کرده، لیکن چندان سرحال نیست؛ پرسیدم که مشکلی پیش آمده گفت نه! اما رفتار شاطر با یک پیرمرد افغان به شدت مرا متاثر و عصبانی کرده. سوال کردم چطور؟ گفت یک پیرمرد افغان با دست‌هایی پر از زخم و پینه‌بسته برای تهیه نان آمده بود و در صف قرار داشت. وقتی نوبت به او رسید، آشکارا شاطر به وی نان نمی‌داد. از این مهم‌تر آن بود که نه تنها کسی اعتراض نمی‌کرد؛ بلکه از اینکه خارج از نوبت، به آنان نان داده می‌شد، خوشحال بودند.

ایشان ادامه داد که این اولین باری نیست که با چنین پدیده‌ای مواجه می‌شوم. چندی پیش نیز در تهران عینا با چنین صحنه‌ای روبه‌رو شدم. در آنجا داستان حتی تندتر بود. شاطر رخ در رخ فرد افغان می‌گفت به تو نان نمی‌دهم. افغان بی‌پناه نیز می‌گفت آخر چرا؟ و شاطر تکرار می‌کرد که به تو نان نمی‌دهم. خانم می‌گفت وقتی دیدم این‌طوری است به افغان گفتم چند تا نان می‌خواهی من برای تو می‌گیرم و به تو می‌دهم. شاطر که دید کار به اینجا کشیده است، به فرد افغان نان داد، اما نکته مهم رفتار سایر افراد در صف بود که با عمل خود شاطر را تشویق می‌کردند و حتی به من اعتراض می‌کردند که چرا چنین می‌کنی. آخه اینا...!!!!؟؟؟



فرهنگ ایرانی فرهنگی بسیار ارزشمند و غنی است که یکی از جنبه های آن مهربانی و شفقت نسبت به هم‌نوع است ، این موضوعی نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت؛ زیرا فارغ از مغایرت آن با اخلاق و هویت ایرانی، آثار فوری بر زندگی اجتماعی و اقتصادی و حتی امنیت اجتماعی ما ایرانیان دارد.

البته بد رفتاری با افغان‌ها منحصر به نمونه‌های فوق نیست و دارای نمونه‌های فراوانی است، یک بار پیش از این نیز در روزهای آغازین سال جاری در یک اقدام تبعیض‌آمیز از ورود افغان‌ها به یک پارک در اصفهان جلوگیری شد و تنها یک دکتر اقتصاددان به این بد رفتاری اعتراض می‌کند و تازه این دفاع موجب حیرت دیگران میشود.

فارغ از زندگی مشترک ایرانیان و افغان‌ها در سی‌سال گذشته و مشارکت در غم و شادی یکدیگر، این موضوع را می‌توان از منظرهای مختلف مورد نقد و بررسی قرار داد که اولین منظر رویکرد اخلاقی است.

ملتی که داعیه فرهنگی کهن با تاریخی بیش از سه هزار سال دارد و ادعای تاثیرگذاری عمیق بر توسعه تمدن اسلامی دارد، چگونه می‌تواند چنین رفتارهایی را برتابد و ما که عادت کرده‌ایم نمونه‌های تبعیض نژادی در سایر کشورها را به باد نقد بگیریم که درست هم هست، چرا با افراد هم‌نژاد و همسایه خود چنین می‌کنیم؟

البته مشکلات ناگوار و جنایاتی در کمال قساوت نیز توسط برخی از اتباع افغان صورت گرفت که هرگز تبعات اجتماعی آن از رعب و وحشت و دلخراش بودن آن از یادها نمی‌رود مانند دختر نوجوان عقب افتاده سندرم دانی که توسط گروهی از افغانها روزها و روزها مورد تجاوز قرار میگرفت و حتی به مردان دیگر هم توسط آنان اجاره داده میشد و زمانی که این دختر بیمار بی‌گناه برای فرار اقدام میکرد همگی صدای سگ از خود در آورده و دختر بیچاره از ترس باز به همین افراد جنایتکار پناه میبرد تا اینکه پلیس ایشان را دستگیر میکند و نمونه های دیگری از این نوع خبائتها که البته در نمونه های کمی از آنان وجود دارد.





مقامات افغان می گویند **بیش از 900 هزار مهاجر افغان در ایران به شکل رسمی ثبت نام شده اند**، اما مقامات ایران تخمین می زنند که دست کم یک میلیون مهاجر غیر قانونی افغان در ایران زندگی می کنند.

یکی از مسائلی که در آن اتباع افغان به آن متهم می شوند بحث مواد مخدر است که در زنان، مردان و حتی کودکان افغانی به شکلی خارج از عرف و اخلاق دیده میشود و این موضوع کمی در بدبین شدن به این هم مرزان کشور نیست.





شخصی تعریف میکرد : روزی به عنوان مسافر سوار اتومبیل یک مسافر کش شدم که با یک نگاه متوجه میشدی که از اتباع افغان است ، به طور ناخود آگاه دودل شدم و حقیقت امر اینکه دلیلی هم وجود نداشت.

نمیدانم چه شد که سر حرفمان به موضوع اعتیاد باز شد وانگار که فکرم را خوانده باشد گفت :

در ایران زیاد شدن جوانان معتاد را به خاطر توزیع مواد مخدر از چشم افغانها می بینند ، درست است که تریاک در زمینهای گسترده در افغانستان کشت میشود ، ولی افغانی مریض نیست که خود را در دام بیندازد ، حتی کارگران آن کشتزارها هم معتاد نیستند و اینکه ایرانی های به سمت مصرف مواد میروند که تقصیر افغانها نیست.

حرفهایش برایم تکان دهنده بود و دلم برای جوانان مملکت می سوخت ، یادم افتاد چند مدت پیش اعدام اتباع افغانی که در کار قاچاق مواد دست داشتند ، سروصدای زیادی را ایجاد کرده بود و تجمعی را در مقابل سفارت ایران در کابل راه انداخته بود.



در بحث مبارزه با مواد مخدر خوشبختانه نظام مقدس جمهوری اسلامی دستاوردهای خوبی را به دست آورده است و در واقع یکی از شاهکارهای نظام در بحث مبارزه با مواد مخدر محسوب می‌شود و توفیقات نظام مقدس جمهوری اسلامی در دنیا زبانزد همه کشورهاست و همه به آن اذعان دارند.

کشور ما در جنگ و نبرد با قاچاقچیان عملکرد خوبی را داشته است و این جنگ از نقطه صفر مرزی شروع و تا اقصی نقاط کشور ادامه دارد و با توجه به نزدیک بودن کانون توزیع مواد مخدر (افغانستان) اقدامات خوبی را انجام داده است ، زیرا موضوع بحث مبارزه با مواد مخدر در بحث جنگ نرم اهداف حساسی را دنبال می‌کند که از آن جمله می‌توان به قشر جوانان و خانواده‌ها اشاره کرد.



در این رابطه سخنان خنده دار یک استاد دانشگاه را در کابل میخوانیم **(ایران ، باعث و بانی معتاد شدن افغانی هاست!!)**

یک استاد دانشگاه کابل ، معتاد شدن برخی مهاجران افغان را در ایران معضلی برای دولت افغانستان دانست و گفت: مسوول مستقیم معتاد شدن مهاجران افغان ، جمهوری اسلامی ایران است که بدون فراهم کردن امکانات لازم ، آنان را به حال خود رها کرده است.

محمد موسی فریور در برنامه دورنمای امنیتی افغانستان در کنفرانس تاشکند و رم در تلویزیونی تمدن ، جمهوری اسلامی ایران را به دامن زدن به ناامنی های افغانستان متهم کرد.

ایران در گذشته بارها هشدار داده بود که پناهجویان غیرقانونی افغان را از این کشور اخراج می کند که در این رابطه تظاهرکنندگانی در کابل به تصمیم ایران به اخراج اجباری پناهجویان اعتراض کرده و در کنار آن، از وزارت خارجه افغانستان نیز انتقاد کردند که به گفته ای آنان، در زمینه جلوگیری از اخراج پناهجویان از ایران، اقدامی نکرده است.



در این رابطه **سخنگوی وزارت خارجه افغانستان** در مورد پناجویان افغان در ایران از مقامات ایران تقاضا کرد که در برخورد با پناجویان افغان حوصله مندی بیشتری کار گیرند.

وی گفته بود: ما از کشور دوست و همسایه ایران می خواهیم که هماگونه که در گذشته مهماندار چند میلیون پناجوی افغان بودند، حالا نیز با در نظر داشت مشکلات افغانستان و با در نظر داشت مشکلات پناجویان، در این روند از حوصله بیشتری کمک گیرند.

در این رابطه عده ای به تظاهرات در کابل پرداختند، و در حالی که تصمیم ایران به اخراج اجباری پناجویان افغان اعتراض کردند که در حال حاضر نیز همه روزه صف های طولی از افغانها به منظور دریافت ویزا در برابر سفارت ایران در کابل تشکیل می شود.



بیشتر این افراد می گویند میزان بالای بیکاری در افغانستان آنان را واداشته تا با وجود مشکلاتی که در ایران با آن روبرو هستند، به این کشور سفر کنند و بیشتر این افراد برای یافتن کار، بیشتر از مدت ویزای خود در ایران باقی می مانند.

حالا **ایران نیز کشوریست که از میزان بالای بیکاری رنج می برد** و مقامات ایران همواره تلاش کرده اند سطح بیکاری را در این کشور کاهش دهند و رسانه های داخلی افغانستان از یک مقام پلیس ایران نقل قول کرده اند که ایران با اخراج اجباری پناهجویان غیرقانونی افغان، می خواهد حداقل چهار درصد از میزان بیکاری در این کشور بکاهد.

مورد جالب دیگری که درخصوص اتباع افغان در کشور مطرح شد و نزدیک بود که جریان ساز شود تعلق گرفتن یارانه به برخی از افغانه به گفته یک نماینده مجلس شورای اسلامی بوده است که البته باید از این نماینده محترم مجلس شورای اسلامی سوال کرد که چگونه یک مهاجر افغانی توانسته است در این سامانه ثبت احوال و اسناد و نفوس، بدون داشتن هیچ گونه مدرکی ثبت نام کند؟ درحالی که شرکت کردن در سیستم های آنلاین که مستلزم داشتن کدملی است برای تمام مهاجرین که فاقد کارت ملی ایرانی هستند محال ممکن است.

از طرفی اجرای سیاست هدفمندی یارانه ها امکان استفاده مهاجرین از منابع عمومی کشور را ممتنع کرد که باز به نوعی برای کشور صرفه جویی شده است.

زیرا در باور عمومی افزایش مهاجرت به داخل کشور اعم از اتباع افغانی و... منجر به کاهش فرصت های سرمایه گذاری و تخریب منابع طبیعی، افزایش بیکاری در میان جوانان ایرانی، استفاده رایگان از هزینه های دولت در بخش عمومی و... می شود.



مسئله دیگر که موجب **بدبینی به افغانه در ایران** شده است سخنان و تصورات عموم است مبنی بر اینکه از آنجا که برخی از افغانه هیچگونه مشخصات هویتی ندارند بسیار خطرناک می باشند و این عده بعد از ارتکاب جنایت میتوانند بدون برج گذاشتن هیچ سرنخی به آنسوی مرز بگریزند و یا اینکه طبق امار یک سوم افغانی های مقیم ایران مجرمند و برخی معتقدند که جنایات افغانه هرگز از یاد ایرانی ها نخواهد رفت.

سازمان زندانها گزارشی در این رابطه داده است ، مبنی بر اینکه **30 درصد کل وقوع قتل ها بدست افغانه** اتفاق می افتد.

این آمار تکان دهنده در حالیست که افغانه تنها دو درصد از کل جمعیت ایران هستند.

مقابل مواردی مانند اینکه ورود مهاجران غیرقانونی در کشورهایمانند فرانسه جرم است و حبس طولانی مدت را بدنبال دارد ، بی توجهی مسئولین ما به این مسئله که مهاجران بدون هیچ نظارتی وارد کشور می شوند و انواع بیماری ها مانند سل و وبا که در افغانستان شایع است و در ایران قیلا ریشه کنی شده را وارد کشور می کنند ناراحت کننده است ، گذشته از این ورود بی رویه افغانه میتواند مشکلی مانند مشکل فلسطینیان آواره ساکن عراق و لبنان را برای ایران پدید آورد و ایران را به اردوگاه بزرگ افغانه تبدیل کند.



بخش مورد بحث دیگر در ایران در مورد مهاجرین افغانی تحصیل هزاران دانش آموز افغانی در ایران است.

بیشترین دانش آموزان افغانی در کشور را ، شهرستانهای استان تهران دارد که تعداد آنها از سایر دانش آموزان افغانی در دو استان خراسان جنوبی و شمالی و حتی سیستان و بلوچستان که هم مرز با افغانستان هستند بیشتر است.

رئیس آموزش و پرورش شهرستانهای استان تهران در اظهار نظری گفته است : دانش آموزان افغانی جزو مستعدترین و باهوش ترین دانش آموزان مدارس به حساب می آیند که از سطح علمی بالایی برخوردار هستند و تا پایان دوره متوسطه را با موفقیت طی می کنند.



در کرج و ناحیه چهار باغ تنها مدرسه ای که وجود دارد ، به ازای هر 5 دانش آموز ایرانی ، از 15 دانش آموز افغانی ثبت نام به عمل آورده است و این دانش آموزان در ازای پرداخت شهریه در حال تحصیل در مدرسه ایرانی هستند و به عینه میتوان یک تمدن و جامعه فرهنگی افغانستانی را در این مدرسه دید .

و اما مسئله دردناک دیگر در رابطه با افغانه مهاجر در ایران نه مسئله افزایش ازدواج دختران ایرانی با افغانی ها است که درست هم است ، ازدواج مهاجرین افغان مسن با دختران خردسال ایرانی از خانواده های فقیر است.



اینکه مهاجرت اتباع خارجی به کشور به صورت قانونی و غیر قانونی منشأ بروز مسایل مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و برخی ناهنجاری هاستولی این ناهنجاری برای تمامی ایرانیان دردناک مینماید که اکثراً این ازدواج ها بدون رعایت مقررات قانونی صورت می گیرد .

گفته میشود و در خبرها آمده است ، **ازدواج دختران ایرانی با افغانه در مرزهای شرقی کشور رو به افزایش است** و این مسأله اکنون به معضلی تبدیل شده که خانواده های خراسانی و سیستانی را رنج می دهد و متأسفانه تاکنون هم برای آن چاره اندیشی نشده است.



متأسفانه برخی از خانواده های خراسانی و سیستانی دچار فقر شدید هستند که گاهی با گرفتن اندک شیربها یا به سبب کم کردن یک نان خور حاضر می شوند سرپرستی دختر خود را به فرد دیگری واگذار کنند که نه صلاحیت ازدواج دارد و نه قانون چنین اجازه ای را صادر کرده است.

بر اساس طرح شناسایی در سال ۸۰، ۵ هزار و ۱۶۳ پرونده زناشویی برای مردان افغان که با بانوان ایرانی ازدواج کرده اند تشکیل شد که از این تعداد دو هزار و ششصد و پنجاه و سه پروانه زناشویی تا کنون صادر شده است.

این آمار در ۹ ماه ابتدای سال ۸۸، ۳۲۷ بود که در سال هشتماد و نه با ۲۴ درصد افزایش به چهارصد و هفت نفر رسید. پیش بینی می شود نیمی از جمعیت یاد شده ۲ هزار و ۶۵۳ نفر پروانه اقامت را از نیروی انتظامی دریافت کرده باشند اما گرفتن پروانه اقامت امتیازی برای گرفتن تابعیت جمهوری اسلامی ایران نخواهد بود.



چنانچه بانوان ایرانی بدون رعایت قوانین و مقررات مربوطه با مشاوره های حقوقی اقدام به ازدواج های شرعی با اتباع افغان کنند برخی مشکلات حقوقی از جمله نبود ضمانت نامه قانونی و رسمی برای پابندی زوج به ادامه زندگی و پرداخت نفقه، نامشخص بودن وضع حضانت و قیومیت فرزندان در صورت فوت زوج یا زوجه یا هر دو، **بلا تکلیفی وضع هویتی فرزندان آنان**، پیگیری نکردن مسائل حقوقی و اقامه دعوی از سوی زوجه علیه زوج به سبب ثبت نشدن ازدواج، برای آنان به وجود نخواهد آمد.



گذشته از ازدواج با یک دختر خردسال ایرانی این افغانه که سرپرست خانواده محسوب میشوند از آنجا که سبب عدم ارائه خدمات و بهره مندی این گونه افراد از مزایای اجتماعی از قبیل اقامت قانونی، تحصیل در مدارس ایران و به طور کلی آموزش، بهداشت و بیمه اجتماعی و هر گونه خدمات اجتماعی دیگر که به شهروندان تعلق می گیرد محرومند و یا با محدودیت روبرو هستند، این امر موجب بروز ناهنجاری های متعدد در اجتماع می شود.

فرزندانی نیز که از این ازدواج ها متولد می شوند **بدون شناسنامه و هویت** هستند و اجازه ادامه تحصیل ندارند و به سبب نداشتن شناسنامه کمیته امداد هم برای کمک رسانی به آنان با مشکل مواجه است.

تعداد این ازدواج ها هر قدر که باشد به عنوان **خطر** برای آینده محسوب می شود،



ده ها هزار کودک ایرانی-افغان سرگردان شناسنامه هستند و آینده آنان فرزندان است که از این ازدواج ها بعضا بیسواد بار آمده و کودکان کار در جامعه ما میشوند و باز هم چرخه بی سوادى افغانه ، **فقر اجتماعى و فرهنگى** ، بزه و جنایت و بسیاری دیگر از مسائل تکرار و تکرار خواهد شد.



در بخش سوم و پایانی گزارشی درباره کودکان افغان ساکن کرج میخوانیم و با مرور خاطرات سالهای طولانی اقامت این اتباع ، با افتخار آفرینان این مهاجران که سهم بزرگی در هشت سال دفاع مقدس ایران ایفا نمودند آشنا میشویم.

شهید افغانی که بیش از سیصد نفر از رزمندگان از روی بدن وی عبور کردند/ زندگی رقت بار جانباز افغانی که آرزویش مرگ است

گروه استانی «تیتز یک»؛ در قسمت سوم مطلب مهاجران افغانی در ایران ، ضمن خواندن گزارشی از کودکان افغان ساکن کرج ، به دو نفر از این مهاجران که سهم به سزایی در افتخار آفرینی های ایران در دوران دفاع مقدس داشتند میپردازیم .

این گزارش دهم بهمن ۸۸ در صفحه اجتماعی روزنامه اعتماد به چاپ رسید که خواندن آن خالی از لطف نیست.

برادرم بنانی می‌کرد که از طبقه چهارم افتاد و داغون شد ، بچه‌اش حالا شش ماهه است ، بچه‌اش را ندید.

حس بدی پیدا می‌کنم وقتی به ما می‌گویند افغانی و ما را اشغالگر می‌دانند.

کسانی هم هر روز با رفتارشان یادمان می‌اندازند که اینجا وطن ما نیست.

بابام و برادرهام چاه‌کنی می‌کنند. موقع کار سنگ خورده به چشم بابام و حالا یک چشمش نمی‌بیند.

بابام زمان جنگ افغانستان 18 روز توی برف و یخ گیر می‌افتد و برای همین قدرت کار کردن را از دست داده.

اگر ما در افغانستان مشکلات داشتیم که هیچ وقت مهاجرت نمی‌کردیم.

جمله‌های بالا را از میان گفته‌های بچه‌های افغان ساکن کرج انتخاب کرده و کنار هم گذاشته‌ام؛ جمله‌هایی که می‌توانند معرف شرایط زندگی این کودکان باشند.

صبح جمعه یک روز خوش‌آب‌و‌هوای دی‌ماهی، حدود 20 کودک افغان کنار پارکی نزدیک چهارراه طالقانی کرج گرد آمده بودند تا همراه چند داوطلب ایرانی فعال در زمینه حقوق کودک، گشت‌و‌گذار تفریحی را در اطراف کرج تجربه کنند. فعالان داوطلب از اعضای سازمان غیردولتی «کیانا» ی کرج بودند؛ گروهی فرهنگی، اجتماعی که در حوزه آموزش و ساماندهی کودکان کار و خیابان این شهر فعالیت می‌کند.

مقصد روستای «بیلقان» بود و بچه‌ها تا عصر وقت داشتند در حیاط بزرگ و زیبای میزبانی داوطلب بازی کرده، نقاشی بکشند و شاد باشند و سپس برای بازی فوتبال به محوطه‌ای در نزدیکی روستا بروند.

قندعلی رحیمی» که بچه‌ها «قندآقا» صدایش می‌زدند 16 سال داشت و موهایش را به قول هم‌بازی‌هایش «سیخ‌سیخی» و به تعبیر

خودش «به هم ریخته» درست کرده بود. «11 سال پیش از افغانستان مهاجرت کردیم آمدیم کرج. خودم از هشت سالگی کار می‌کنم. کارگری ساختمان، باربری برای عمده‌فروشی‌های خشکبار و پوستر چسباندن و تراکت پخش کردن برای شرکت‌های تبلیغاتی کارهایی است که در این مدت انجام داده‌ام. سال قبل برادرم رفت افغانستان و آنجا ازدواج کرد. بعد از برگشتن به ایران هم رفت سر کار ساختمانی. یک روز خبر آوردند از طبقه چهارم پرت شده پایین. وقتی در بیمارستان بالای سرش رسیدیم تمام کرده بود. بچه‌اش را ندید و مرد. حالا نوزادش شش ماهه است. ما 12 نفری در یک خانه اجاره‌ای زندگی می‌کنیم. زن‌داداشم هم با ما می‌ماند. می‌خواستند برای برادرم دیه بدهند، اما مادرم دیه را بخشید، آنها هم با اصرار هشت میلیون تومان به بچه‌اش دادند که حالا در حساب صاحبکار برادرم به امانت مانده.» اینها شرحی است که قندآقا درباره زندگی‌اش می‌دهد.

سعیده و امبخش»، فعال داوطلبی که بیشتر در حوزه سلامت کودکان مهاجر فعالیت دارد، مقوله فقدان شناسنامه را مهم‌ترین مشکل کودکان افغان متولد ایران دانسته می‌گوید: بیشتر بچه‌های افغانی که در ایران به دنیا می‌آیند فاقد شناسنامه هستند و سفارت افغانستان هم اقدام موثری در این زمینه انجام نمی‌دهد و همین مساله باعث شده در موضوع درمان این کودکان مشکلات زیادی پیش بیاید.

به عنوان مثال چند وقت پیش کودک شیرخوار افغانی که حنجره‌اش به صورت مادرزادی سوراخ داشت را برای عمل به بیمارستان بردیم، اما به‌رغم همکاری جراحان، چون این کودک شناسنامه نداشت، بیمارستان طبق ضوابطی که دارد از پذیرش او سرباز زد.

نوید امینی 13 ساله، شیفته فوتبال و تکواندو بود و عشقش کریستین رونالدو.



خانواده‌اش 11 سال قبل به ایران می‌آیند و چهار سال نخست را در بندرعباس می‌گذرانند و بعد ساکن کرج می‌شوند.

می‌گوید: هرچند ما جزو مهاجرهای کارت‌دار هستیم ولی موقع دیدن پلیس دلهره پیدا می‌کنیم. بابام می‌گوید جوری لباس نپوشیم که پلیس به ما گیر بدهد. می‌گوید هر کس دیگری هم هر چیزی گفت کاری به کارش نداشته باشیم. نوید بعد از گفتن جمله‌های بالا اضافه می‌کند: وقتی به ما می‌گویند افغانی حس بدی پیدا می‌کنم. اگر به تو هم بگویند اشغالگر هستی و اینجا وطن تو نیست، فکر نکنم حس خوبی داشته باشی. وقتی می‌بینی یک نفر در محلی عمومی داد می‌زند: "افغانی رو نگاه!" آن موقع احساس غریبه بودن را خوب می‌فهمی.

وامبخش، فعال داوطلب ایرانی، مشکل دیگر بچه‌های مهاجر افغان را در زمینه تحصیلی دانسته تاکید می‌کند: متأسفانه به دلیل بالاتر رفتن سن بیشتر بچه‌های افغان از حد قانونی تحصیل در مقاطع معین، آنها فرصت درس خواندن در مدرسه‌های دولتی را پیدا نمی‌کنند و برای ادامه تحصیل باید در کلاس‌های غیرحضوری و آزاد ثبت نام کنند که به دلیل مشکلات شدید مالی، خانواده‌ها توانایی تامین هزینه سنگین این دوره‌ها را ندارند.

عزیز تاجیک (عزیز آقا) 13 ساله، محبوب همه بود و محبوب و آرام. او که در غیاب مادرش وظیفه پختن غذا را در خانه‌شان بر عهده دارد، حکایتش را چنین بازگو می‌کند: مدتی است مادرم برای عروسی برادرش رفته افغانستان. من هر وقت مادرم غذا می‌پخت با دقت نگاه می‌کردم و حالا پختن همه غذاها را بلدم. یک ساله بودم که خانواده‌ام به ایران آمده. دو خواهر و برادرم اینجا متولد شده‌اند. روزها خواهرهای بزرگترم در یک شرکت به پاک کردن سبزی مشغول می‌شوند. کار تمیزی است. برادرهایم هم به پدرم کمک می‌کنند. آنها چاه‌کن هستند. موقع کار پدرم یک چشمش را از دست داده. بعد از ظهرها هم در پارک آدامس می‌فروشم. البته گاهی بعضی بچه نمی‌گذارند کار بکنم و مرا به پارک راه نمی‌دهند.

عزیز آقا که در موسسه کیانا و در مقطع سوم ابتدایی درس می‌خواند آرزو دارد روزی پزشک شود و دردهای مردم شهرش را درمان کند. او می‌گوید دوست دارد به شهرشان برود و آنجا را ببیند، اما دوباره می‌خواهد به ایران برگردد، چون افغانستان هنوز وضع خوبی برای زندگی ندارد. عزیز ماجرای دیگری را هم تعریف می‌کند: روزی در پارک زن ایرانی بدبختی را دیدم که خودش گدایی و شوهرش اسفند دود می‌کرد. بچه‌ای هم توی بغل زن بود. دلم به حالشان سوخت. رفتم با آنها حرف بزدم. زن گفت ما بدبخت هستیم. من نگاه‌شان کردم و بعد بچه‌شان را بوسیدم و رفتم.

فعالیت‌های گروه کودکان کار و خیابان کیانا فقط به زمینه‌های هنری، بهداشتی محدود نمانده، بلکه توجه به تحصیل و آموزش کودکان کار، چه ایرانی و چه مهاجر دغدغه اصلی ماست. این را «بهنام اخوت‌پور» مدیر گروه کیانا گفته می‌افزاید: در مورد تحصیل کودکان کار ما کلاس‌های درسی را در هر سطح و مقطعی به صورت رایگان برگزار می‌کنیم. اگر این کودکان بخواهند در

مدرسه‌های دولتی ایران به ادامه تحصیل پردازند، به شرط نداشتن مشکل اقامتی و سنی، آموزش و پرورش از آنها آزمون می‌گیرد. علاوه بر این مدرک ارائه شده از طرف ما به شرط تایید سفارت افغانستان طبق قوانین آموزشی این کشور معتبر محسوب می‌شود. همه معلمان و همکاران کیانا هم به صورت داوطلبانه کار می‌کنند.

او از «مدرسه جمعه‌ها» نیز صحبت کرده می‌افزاید: مدرسه جمعه‌ها برای کودکانی است که تمام روزهای هفته سر کار می‌روند و امکان نشستن در کلاس‌های روزانه کیانا را ندارند. ما جمعه‌ها با برپایی این کلاس‌ها درس‌های طول هفته را به صورت فشرده به این کودکان آموزش می‌دهیم.



جمیله عزیزاده»، نوجوان 17 ساله افغان که تا سال اول دبیرستان درس خوانده و ابتدا به دلیل مشکلات اقامتی و سپس به خاطر مساله سنی اجازه تحصیل در مدرسه‌های دولتی ایران را پیدا نکرده و حالا هم به دلیل دوری خانه‌شان از سازمان کیانا و مشکلات رفت و برگشت، پدرش اجازه درس خواندن به وی نمی‌دهد، دغدغه درس و مطالعه و مسائل دختران را دارد. او درباره سفر دو سال پیشش به افغانستان می‌گوید: «برای عروسی اقوامان به هرات رفته بودیم. دخترخاله‌هایم در مدرسه بودند که یکهو صدای انفجار در محله پیچید. همه نگران شدیم. طالبان بمبی را در مدرسه دخترانه منفجر کرده بود تا دخترها از ترس دیگر پا به مدرسه نگذارند.

جمیله که حین گفتگو در مورد اعضای خانواده‌اش از افعال و ضمایر جمع استفاده می‌کرد، در تشریح بخشی از مشکلات‌شان گفت: افغان‌ها برای کار در ایران باید کارت کار داشته باشند. پدرم که مقتی هستند چند شب تمام در سرما و زیر باران برای گرفتن این کارت در صف انتظار ماندند و آخر سر مشخص شد اعتبار کارت جدید بیشتر از ده روز نیست و بعد از ده روز باید دوباره برای گرفتن کارت اقدام کنند. چند سال پیش پدر بزرگ مادری‌ام در حال فوت بودند. مادرم هر چه خواستند برای دیدن

پدرشان بروند ممکن نشد، چون ما آن زمان کارت اقامتی نداشتیم و اگر مادرم از ایران می‌رفتند برگشتن‌شان شاید هیچ وقت ممکن نمی‌شد.

ظهر، زمان تفریح هفتگی برای بچه‌های کار افغان به آخر رسید و وقت خداحافظی شد. از آنها خواستم کنار یکدیگر بایستند تا برای گزارش عکسی بگیریم. دخترها نیامدند. «حمیرا»، دختر افغان با خنده گفت: ما در آلبوم عکس خانوادگی‌مان هم عکس نداریم؛ چه برسد که عکس‌مان در روزنامه چاپ شود. حضور ما تصویری نیست؛ فقط صوتی است.

همجواری و گذران روزگار خاطرات زیادی از اتباع افغان برای ما بر جای گذاشته است از جمله...

کارگرانی که زیر آوار غریبانه مدفون شدند

مشاغل سخت و طاقت فرسا را قبول کردند و انجام دادند

فرهنگ ایرانی، اسلامی را با فرهنگ خود عوض کردند

کودکان زحمت کشی که ما را به یاد راحت طلبی‌های خود انداختند

و زوج معتادی که به دست خیر ایرانی سر و سامان گرفتند... همه و همه خاطراتی برای ما بر جای گذاشته اند.

بی انصافی است که در مقابل تیتر اخباری مانند دستگیری 18 افغانی به اتهام جاسوسی و همکاری با القاعده، اعدام 12 افغانی به جرم تجاوز گروهی و قاچاق مواد مخدر و قتل و جنایت یادی نکنیم از اخباری مانند اینکه کارگر افغانی تبه کاران را به دام پلیس انداخت، شهادت دو جوان افغانی شیعه بنام های سید مهدی سلمانی و سید احمد ترابی ساکن اصفهان در دفاع از حرم حضرت زینب(س)، جانباز نابینایی که اکنون در حمامی متروکه در شهر ورامین - روستای عباس آباد - زندگی میکند و اگر روستائیان غذایی به او ندهند شاید از گرسنگی جانش را از دست بدهد.

غلامعلی ظفر علی جانبازی افغانی است که هفت ماه و 23 روز سابقه حضور در جبهه دارد و حدود دو سالی است که در حمای متروکه در حاشیه شهر ورامین زندگی می کند. این جانباز 48 ساله سالهاست که در تاریکی زندگی می کند و از ناحیه دو چشم نابیناست.

رزمنده چالاک گردان مقداد تیپ محمد رسول الله (ص) امروز در سایه سهل انگاری مسئولان زندگی می کند. وقتی خبرنگاری از او می پرسد ، پدرجان آیا مدرکی داری که ثابت کند در جبهه بودی و جانباز شدی؟ از زیر پتویی که سالها شسته نشده بود کیسه حاوی مدارکش را بیرون آورد و گفت: همین کاغذ پاره ها از زندگی من مانده است.



کارت شناسایی سابقه جبهه با مهر بسیج که تمامی سوابقش را ثبت کرده بود همراه با برگه ای که بنیاد جانبازان گواهی می داد غلامعلی ظفر علی دارای 30 درصد از کار افتادگی است.

از این جانباز افغانی پرسیده میشود چه آرزویی داری میگوید : مرگ تنها آرزوی من است. جایی را نمی بینم. کسی را ندارم حتی همسر هم سالهاست از من جدا شده و فرزندی ندارم و مسئولان هم مرا فراموش کرده اند و در این حمام متروکه بیتوته کرده ام و هرشب منتظرم یا درندگان مرا پاره کنند و یا ماری یا گزنده ای مرا نیش بزند... آیا مرگ توقع زیادی است؟



پیراهنش را بالا زد و گفت: جوون لاغر شدم... ولی یک روز بدن قوی داشتم و به تنهایی با تیربار یک گردان را حریف بودم. ظفر علی در حالی که با تیربار از ورود تانکهای عراقی به خط مقدم جلوگیری کرده بر اثر اصابت گلوله تانک مجروح شده بود.

خبرنگار به او میگوید: به او گفتم آقا ظفر علی چای داری؟ گفت: نه برای چند روز قبل است. بعد از زیر پتو یک کیسه کوچک بیرون آورد و گفت: یک تکه نان و یک عدد گوجه دارم برای شام... بفرمائید شام...



و در پایان هم لازم است یاد کنیم از شهید مهاجر افغانی به نام رجب غلامی که خود را روی سیمهای خاردار انداخت تا دیگر رزمندگان از رویش رد شوند و با مظلومیت تمام به شهادت رسید .

قصه ایثارش خواندنیست / این داستان خواندنی است / قصه افغانی که مرید امام (ره) بود /



گمنامی او به گونه ای دیگر بود و در غربت عجیبی به شهادت رسید.

پیکرهای شهدای عملیات والفجر 9 به شهرستان بجنستان آمد. تمامی شهدا توسط خانواده هایشان تشییع و تدفین شد. اما هنوز یک شهید مانده! کسی برای تحویل پیکر او اقدام نکرده است!

او از بجنستان در خراسان جنوبی اعزام شده، اما هیچ آدرس یا نشانی ندارد. غربت و گمنامی او خیلی عجیب است. یعنی خانواده او کجا هستند!؟

تلاشها ادامه داشت تا اینکه بچه های بسیج بجنستان او را شناسایی کردند. نام او رجب غلامی افغانی، از اتباع افغانستان بود. او

در زیر این آسمان هیچکس را نداشت. خانواده اش را در جنگ افغانستان از دست داده بود. تنها کسی که او را بهتر از بقیه می شناخت یک شاطر نانوا در یکی از محله های شهر بود. او می گفت: رجب چند سال قبل به ایران آمد. در ناتوایی من کار می کرد. شبها همانجا می خوابید. او از شیعیان بسیار معتقد بود. نماز اول وقت او هیچگاه ترک نمی شد. بعد هم با بچه های بسیج و مسجد آشنا شد. رجب یک سال بعد از شروع کار، خمس همان پول ناچیزی که جمع کرده بود را پرداخت کرد.!



بچه های بسیج می گفتند: یک موتور داشت، مدتی بعد آن را فروخت. پول آن را به امام جمعه داد. برای کمک به جبهه ها! امام فرموده بود: جبهه رفتن واجب کفایی است. او هم مقتد امام بود. می گفت: اسلام مرز نمی شناسد. امام ولی ماست. برای همین هر چه داشت فروخت و برای کمک به جبهه ها پرداخت کرد. بعد هم راهی جبهه شد. در عملیات والفجر 9 هم به شهادت رسیده بود. تمام پیراهن او پاره و زخمی بود. گلوله ای هم به صورت او اصابت کرده بود.

امام جمعه برای مردم، این شهید غریب را معرفی کرد. بعد از نماز جمعه تمام مردم جمع شدند. پیکر رجب را آوردند. تشییع

باشکوهی برگزار شد. شاید برای هیچ شهیدی این گونه نشده بود. در ابتدای گلستان شهدا، پیکر شهید به خاک سپرده شد. حال و روز مردم خیلی عجیب بود. همه اشک می ریختند. گویی برادر خود را از دست داده اند. در پایان مراسم، یکی از همزمان شهید، در مورد نحوه شهادت رجب صحبت کرد و گفت: عملیات والفجر 9 بر روی ارتفاعات کردستان در حال انجام بود. محمود کاوه فرمانده ی لشکر ویژه شهدا با حضور در منطقه عملیاتی، کار را در خطوط مقدم نبرد پیگیری می کرد. یکی از گردان ها به سوی پاسگاه عراقی ها حرکت کرد. آنها باید با عبور از موانع، از دو طرف به پاسگاه حمله می کردند. مرحله بعدی این عملیات با حضور این گردان آغاز می شد. برادر کاوه منتظر نتیجه حمله گردان بود. لحظاتی بعد خبر رسید که گردان در پشت سیم های خاردار حلقوی گیر افتاده. نمی دانم علت چه بود؟! یا سیم خاردار متصل به مین بود. یا اینکه وسایل باز کردن مسیر وجود نداشت. از مکالمات پشت بی سیم معلوم بود که برادر کاوه اصرار داشت هر چه زودتر کار آغاز شود. لحظاتی بعد با حمله گردان، مرحله بعدی عملیات آغاز شد. با تصرف پاسگاه پیشروی بچه ها شروع شد. عملیات به بیشتر اهداف خود رسید. قبل از روشن شدن هوا، برادر کاوه به کنار بچه های گردان آمد. ایشان از بچه ها و حماسه ای که آفریدند تشکر کرد. اما فرمانده گردان گفت: حماسه اصلی را یک جوان بسیجی انجام داد!

بعد ادامه داد: همه ما در پشت موانع گیر افتاده بودیم. واقعاً نمی دانستیم چه کنیم. در همین حین یک جوان به روی سیم های خاردار خوابید! بعد هم گفت: همه از روی من عبور کنید!

بیش از سیصد نفر از روی بدن او عبور کردند! خارهای سیم در بدن جوان فرو رفته بود. در زیر نور منور کاملاً مشخص بود. قطرات خون از بدن او جاری شده بود. وقتی همه نیروها از روی بدن او عبور کردند، عملیات با موفقیت آغاز شد. در همان لحظات، جوان را از روی موانع بلند کردیم. همینطور که خون از تمام بدن او جاری بود، دستانش را به سوی آسمان بلند کرد. می گفت: خدایا! تحمل ندارم. شهادت را نصیبم کن. در همان لحظه، گلوله ای بر چهره نورانی او نشست!



با پایان عملیات، برادر کاوه بر بالین این شهید قهرمان حاضر شد. برای او دعا کرد. چند جمله ای هم در وصف او صحبت نمود. بعد هم پیکر او را به همراه دیگر شهدا به عقب منتقل کردیم. جوان حماسه ساز این عملیات که بر روی سیمها خوابید همین رجب غلامی است.

سالها از آن ماجرا گذشته. رجب دیگر در این شهر غریب نیست. او به اندازه یک شهر فامیل دارد. وقتی مردم قدرشناس، وارد گلستان شهدای بجستان می شوند، ابتدا به سراغ مزار رجب می روند، بعد به سراغ دیگر شهدا.

برای شادی روح پاکش صلوات بفرستید/ او هم یک افغانی بود